

زبان عامیانه در فیروزشاهنامه

زهرا سیدیزدی* - فرزانه حکیمی**

چکیده

فیروزشاهنامه در واقع دنباله کتابی است که دو مجلد آن به دارابنامه مشهور است. این کتاب تألیف محمد بیغمی از آثار قرن نهم هجری است و پیداست منشأ بسیار قدیمی تر دارد. داستان فیروزشاهنامه پس از سمک عیار و دارابنامه از مهم‌ترین داستان‌های عامیانه و اصیل به شمار می‌رود. این کتاب از نمونه‌های برجسته نثر ساده فارسی است و چون برای مردم نقلی و بازگو می‌شده است، در آن واژه‌ها و تعبیرات عامیانه بسیاری یافت می‌شود. کاربرد فراوان عناصر زبان عامیانه در این اثر سبب شده است. این کتاب از نظر شاخصه‌های زبان عامیانه بسیار مهم تلقی شود؛ از این رو یکی از عوامل سادگی و محبوبیت این کتاب است. نوشتار حاضر، نثر فیروزشاهنامه را از نظر بکارگیری عناصر زبان عامیانه در سطوح مختلف زبان، از کوچک‌ترین واحد زبانی یعنی واج تا بزرگ‌ترین واحد یعنی جمله، ضرب‌المثل و عامیانه‌گرایی نحوی - که نمودهایی در اثر بیغمی دارند - تحلیل کرده است. این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی انجام شده، یافته‌های آن نشان می‌دهد عبارت‌های کنایی بیشترین بسامد را در میان عناصر زبان عامیانه این اثر به خود اختصاص داده است.

کلیدواژه: زبان عامیانه، فیروزشاهنامه، محمدبیغمی، سادگی زبان، داستان‌های عامیانه، نقل قول.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ولیعصر رفسنجان (نویسنده مسئول) z.sayedyazdi@vru.ac.ir

** دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه ولیعصر رفسنجان

تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۰۹/۲۰ - پذیرش نهایی: ۱۳۹۵/۱۲/۱۱

۱-۱. زبان عامیانه

زبان از امتیازات مهم بشری شمرده می‌شود که در گذشته وسیله بیان اندیشه تلقی می‌شده است. حتی افلاطون اندیشه را سخن گفتن خاموش می‌دانست. امروزه، برخی از پژوهشگران مانند ویگوستگی بر سخن افلاطون صحه گذاشته‌اند. «تفکر صرفاً در قالب واژه‌ها بیان نمی‌شود؛ بلکه از طریق واژه‌ها به وجود می‌آید» (ویگوستگی، ۱۳۷۰: ۱۹۰) و برخی پا را فراتر نهاده‌اند و انسان را خود زبان شمرده‌اند «هایدگر با یادآوری سخن ویلهلم فون هامبولت که گفته بود «ما انسانیم نه بدان سبب که زبان داریم بلکه از آن رو که خود زبانیم» معتقد است «زبان نزدیک‌ترین همسایه بودن انسان است و انسان‌ها همه‌جا با زبان روبه‌رو می‌شوند» (هایدگر، ۱۳۸۱: ۷۶-۷۵).

افزون بر زبان معیار، که از میان گونه‌های متعدد زبان اعتبار بیشتری دارد و رایج‌ترین وسیله ارتباط میان طبقات و قشرهای مختلف جامعه است، دو گونه کلی زبان فرامعیار و زیرمعیار نیز برای زبان شناسایی کرده‌اند (شهادی، ۱۳۸۴: ۷۶-۷۵). زبان فرامعیار گونه‌ای از زبان است که در **بالای** خط فرضی زبان معیار قرار می‌گیرد؛ مانند زبان اغلب متون ادبی-دینی (همان: ۷۶). زبان زیرمعیار نیز گونه‌ای دیگر از زبان است که در **زیر** خط فرضی زبان معیار قرار می‌گیرد. برخی این زبان را به زبان عامیانه منحصر کرده‌اند (همان: ۷۶-۷۷).

زبان عامیانه نوعی انحراف از زبان معیار شمرده می‌شود. حقیقت آن است که درباره زبان عامیانه تعریفی دقیق عرضه نشده است که بتوان مصداق‌های آن را در متون نشان داد. فرهنگ نویسان نیز به این موضوع، یعنی دشوار بودن تعیین مرز دقیق لغات عامیانه و رسمی اذعان کرده‌اند (ثروت و انزابی‌نژاد، ۱۳۷۶: ۶؛ نجفی، ۱۳۷۸: مقدمه، ص شش). مقوله زبان و فرهنگ عامیانه، بسیار گسترده و در عین حال لغزنده است. تاکنون، تعاریف متعددی در زمینه زبان و فرهنگ عامیانه آورده‌اند که البته صاحب‌نظران همواره درباره آن اختلاف داشته‌اند. گاهی زبان عامیانه، مفهومی اجتماعی-فرهنگی معرفی شده که در دسترس عوام است و فرهیختگان از آن دوری می‌کنند (نجفی، ۱۳۷۸: ۷) یا به گروه و صنف خاصی وابسته است. گاه نیز این زبان، خود گونه‌ای از زبان معیار قلمداد می‌شود که عموم مردم برای



برقراری ارتباط از آن استفاده می‌کنند و غالباً این واژه‌ها در اعماق باورهای قومی ریشه دارد و در طول سالیان متمادی شکل گرفته است (دین‌محمدی کرسفی، ۱۳۸۴: ۸۸). بخش مهمی از ادبیات عامیانه را زبان عامیانه تشکیل می‌دهد که کاربردهای زبانی بسیاری نیز دارد. باوجود پژوهش‌های بسیار در زمینه زبان عامیانه، هنوز تعریف دقیقی از آن به‌دست نیامده است. «هنوز مرزهای دقیق لغات عامیانه و رسمی در ادبیات ما، همچون زبان انگلیسی و فرانسه مشخص نیست و ما نیز نتوانستیم به نتیجه قطعی در تعیین چهارچوب درست لفظ عامیانه برسیم» (ثروت و انزایی نژاد، ۱۳۷۷: ۶) و «مرز میان زبان عامیانه و زبان روزمره و معیار را نمی‌توان مشخص کرد. تعیین مرز آن‌ها اگر محال نباشد، بسیار دشوار است و به‌رحال امری نظری و ذهنی است و در عین حال مرز ناثابتی است که پیوسته در معرض تغییر و تحول وجابه‌جایی است» (نجفی، ۱۳۷۸: ۷). از زبان عامیانه تعاریف متعددی شده است «واژگان و اصطلاحات غیررسمی و غیرمعیار که معمولاً تنها برای افراد گروهی اجتماعی یا ناحیه‌ای خاص قابل درک است» (ذاکری، ۱۳۸۱: ۱۸۵). «زبان عامیانه یکی از گونه‌های زبان گفتاری، و عبارت است از کلمات و ترکیبات زبان محاوره مردم نیمه فرهیخته که بی‌قیدوبند سخن می‌گویند و الفاظی به زبان می‌آورند که مردم فرهیخته، از ادای آن‌ها خاصه در محافل رسمی به‌شدت احتراز می‌کنند» (نجفی، ۱۳۷۸: ۷).

از آنجاکه زبان و فرهنگ عامیانه، آینه‌ای تمام‌نما برای شناخت افکار و روش‌های زندگی مردم در هر دوره به‌شمار می‌رود، با بررسی آن می‌توان به نحوه نگرش افراد در هر زمان پی برد. گرچه شاعران و نویسندگان بزرگ با استفاده از زبان ادبی دست به آفرینش آثار خود می‌زنند؛ اما خواه‌ناخواه برای برقراری ارتباط با مخاطب گاه از زبان و فرهنگ عامیانه نیز بهره می‌گیرند. این کار هنگام داستان‌سرایی بیشتر مجال بروز می‌یابد؛ زیرا بیشتر داستان‌ها، مخاطب‌های عامی نیز دارند و تنها خواص نیستند که آن‌ها را مطالعه می‌کنند. از جهت دیگر، نویسندگان می‌کوشند تا توجه طیف گسترده‌ای از جامعه را به آثارشان معطوف کنند. گسترده‌ترین این طیف عوام هستند و ناچار آن‌ها هم باید به‌گونه‌ای جذب شوند. یکی از راه‌های جذب آنان به آثار ادبی، استعمال زبان و فرهنگ عامیانه به‌صورت بسیار دقیق و هوشمندانه است؛ به‌گونه‌ای که به زبان ادبی آسیب وارد نکند و آن را صرفاً در تصرف فرهیختگان قرار دهد.

«زبان ادبی از زبان و فرهنگ مردم الهام و مایه می‌گیرد و از این راه غنی می‌گردد. زبان ادبی سنتی دارد که حفظ آن از راه تتبع در آثار گذشتگان میسر است؛ اما برای غنی‌ساختن این سنت، پروردن و مایه‌دادن به آن، بهره‌گیری از زبان و فرهنگ عامه مردم بس مؤثر است» (سمیعی، ۱۳۷۹: ۴۵).

با توجه به اینکه بیشتر آثار فارسی قدیم را ادیبان و منشیان درباری نوشته‌اند، طبیعی است آنها فارسی رایج میان طبقه درس‌خوانده را نشان می‌دهد؛ اما در کنار این نوع آثار، منابع دیگری نیز وجود دارد که به زبان عوام و مردم کوچه و بازار نگاشته شده است. *فیروزشاه‌نامه* یکی از با ارزش‌ترین این آثار است که از نثرهای ساده فارسی در قرن نهم به شمار می‌آید. نظر به اینکه مخاطبان این کتاب، عامه مردم بوده‌اند و این اثر گونه‌ای از زبان فارسی را نشان می‌دهد (نزدیک به فارسی رایج میان مردم کوچه و بازار) بررسی این کتاب از منظر زبانی، ضروری به نظر می‌رسد.

در این پژوهش برآنیم کتاب *فیروزشاه‌نامه* را از نظر به‌کارگیری عناصر زبان عامیانه بررسی کنیم. برای این منظور ابتدا به معرفی اثر می‌پردازیم و سپس با بررسی زبان عامیانه متن اثر، مواردی همچون جلوه‌های زبان عامیانه، کنایات، ضرب‌المثل‌ها، عبارات فعلی و اسمی و عامیانه‌گرایی نحوی و اکاوی می‌شود. نتایج این مطالعه نشان می‌دهد زبان ساده و صمیمی این اثر سبب شده است با مخاطب دوره معاصر به راحتی ارتباط برقرار کرده، پیام خود را منتقل کند.

۱-۲. پیشینه تحقیق

هم‌زمان با انتشار نخستین مجلد *فیروزشاه‌نامه* در سال ۱۳۳۹ به تصحیح ذبیح‌الله صفا، محمدجعفر محجوب و محمد پروین گنابادی، هریک مقاله‌ای درباره معرفی آن در مجله *راهنمای کتاب* (فروردین اردیبهشت ۱۳۴۰) و مجله *سخن* (اردیبهشت ۱۳۴۰) به چاپ رساندند. محجوب در مقاله خود ضمن نقل بخش‌هایی از جلد اول *داراب‌نامه بیغمی*، برخی از اشتباهات صفا را در تصحیح مجلد نخست یادآور شده است. پروین گنابادی نیز به شیوه قصه‌پردازی و صحنه‌آرایی‌های بیغمی توجه کرده است.

سال‌ها بعد محجوب بخشی کوتاه از *فیروزشاه‌نامه* را تصحیح کرد و همراه با ترجمه بخشی از کتاب *ریشه‌های تاریخی قصه پروپ درباره اژدها*، آن را به صورت



مقاله‌ای با عنوان «اژدها کشتن ملک بهمن صاحب قران، پسر فیروزشاه» در مجله ایران‌شناسی (سال سوم، شماره ۲ تابستان ۱۳۷۰) به چاپ رساند. همچنین مقاله‌ای با عنوان «قصه‌های عامیانه و انواع ادبی با تکیه بر فیروزشاهنامه بیغمی» به قلم امید ذاکری کیش، دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی و محسن محمدی فشارکی استادیار زبان و ادبیات دانشگاه اصفهان نوشته شده و در بیست و چهارمین شماره فصلنامه علمی و پژوهشی/دب پژوهی دانشگاه گیلان به چاپ رسیده است.

۲. بحث

۲-۱. فیروزشاهنامه

این اثر در واقع مجلد سوم و دنباله کتابی است که دو مجلد آن با نام داراب‌نامه، تألیف محمد بیغمی است که ذبیح‌الله صفا در سال‌های ۱۳۴۱-۱۳۳۹ به چاپ رسانده است. اتفاقاً ترجمه عربی قدیم این داستان نیز در چهار مجلد تحت عنوان «قصه فیروزشاه بن الملک ضاراب» در بیروت به چاپ رسیده است.

همان‌گونه که صفا در یادداشت‌های پایان کتاب متذکر شده است؛ این کتاب برای مردم نقلی و بازگویی می‌شده و جنبه شنیداری داشته است؛ البته این موضوع دلیل بر آن نیست که این اثر مستقیماً از صورت شفاهی به صورت مکتوب درآمده باشد. همچنین در جای‌جای کتاب از خوانده شدن آن یاد شده است که می‌تواند قرینه‌ای باشد بر اینکه فیروزشاه نامه را از روی متن برای شنوندگان می‌خوانده است. از آن‌جاکه مؤلف این قصه، کتاب فوق را نوشته است تا قصه‌خوان از روی آن برای مردم بخواند، عباراتی، چون عرض کردیم، خواندیم، گفته شد و شنیدی را در کتاب به کار برده است. داستان‌گزاران یا قصاصین (قصه‌گویان)، که به مناسبت‌های دیگر آن‌ها را قصه‌گو، افسانه‌گوی، افسانه‌ساز، داستان‌پرداز، داستان‌سرا، راوی، روایت‌کننده، گزارنده، گزارنده اخبار یا گزارنده اسرار، مؤلف اخبار، قصه‌خوان و دفترخوان نیز می‌نامیده‌اند، در تاریخ ادب فارسی اهمیت بسیار دارند؛ زیرا با ثبت کردن قصه‌ها یا به‌خاطر سپردن و روایت کردن آن‌ها- خواه از روی دفترها و نوشته‌ها و خواه شفاهی و با اتکای بر حافظه- سبب شدند بسیاری از داستان‌ها از معرض فنا دور نگاه داشته،



طی قرن‌ها از سینه‌ای به سینه‌ای و از نسلی به نسلی انتقال داده شود و سرانجام قسمت بزرگی از آن‌ها در صحایف کتب مدون ساخته به ما رسیده است. البته باید دانست این دسته از راویان غیر از کسانی هستند که قصه‌ها و حکایت‌های کوتاه (مثل افسانه‌های کودکان) را سینه‌به‌سینه روایت می‌کرده‌اند. بحث درباره آنان و وسعت دایره روایاتشان محتاج تحقیقی جداگانه است؛ اما گروهی که ذیل عنوان داستان‌گزاران در این گفتار بررسی می‌شوند، معمولاً به روایت داستان‌های بلند- که گاه در مواردی مثل دارابنامه طرسوسی و سمک عیار و قصه فیروزشاه بن ملک داراب به چند جلد بر می‌آمده است- سرگرم بوده و غالب داستان‌های روایت‌شده آن‌ها از قدیم باز به کتابت درآمده است.

درباره ارزش ویژگی زبانی متن داستان فیروزشاهنامه باید گفت این داستان نیز مانند بیشتر داستان‌های مشابه آن، زبان و بیانی ساده و روان، و نثری بی‌تکلف و دلپذیر دارد. شیوه بیان زبانی آن به زبان عامه مردم آن زمان نزدیک و از پیچیدگی و تکلف به دور است. تأثیر زبان محاوره مردم زمانه در زبان داستان و بهره‌گیری از صورت تلفظی و معنایی واژه‌های رایج در فرهنگ عامه، سخن‌گوینده داستان را به زبان مردم نزدیک و فهم‌پذیر کرده است. یکی از ویژگی‌های ممتاز این گونه داستان‌ها نیز همین نزدیکی انشای آن‌ها به زبان گفتاری مردم است که زبانی طبیعی و خالی از تصرفات تازی‌دانان پارسی‌گوی بوده است.

۲-۲. جلوه‌های زبان عامیانه در فیروزشاه نامه

کاربرد لغات عامیانه به صورت شکستن کلمات، تخفیف و تکرار کلمه، ابدال، قلب، افزایش و کاهش واج کلمه‌ای، اسم صوت و نام‌آوا، اتباع، واژگان محاوره‌ای، دعا، سوگند، نفرین، عبارات عامیانه و ... از مصادیق زبان عامیانه شمرده می‌شود. شایان ذکر است، همان‌طور که درباره اصطلاح عامیانه و مرزبندی زبان عامیانه و رسمی ابهاماتی وجود دارد، درباره دسته‌بندی عناصر عامیانه نیز این ابهام صدق می‌کند. زبان عامیانه به دلیل تعلق به گروه یا جامعه‌ای خاص، همانند زبان رسمی و معیار، قواعد خاص خود را دارد. نمونه‌هایی از کاربرد زبان عامیانه در سطوح مختلف آن، که در این کتاب به کار رفته است، ذکر می‌شود:



۲-۲-۱. واژگان عامیانه

از تأثیرات تلفظ عامیانه واژه‌ها در بیان قصه‌گو که در داستان *فیروزشاهنامه* به کار رفته است، می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

۲-۲-۲. واژگان محاوره‌ای و شکسته‌نویسی

منظور از شکسته‌نویسی، تحریف واژه‌ها اعم از عامیانه یا غیر عامیانه، به تقلید از طرز تلفظ عوام در زبان روزمره است و همان‌گونه که در بالا ذکر شد جلوه‌های گوناگونی دارد؛ از جمله:

۲-۲-۳. ابدال

«جَعده» به جای «جاده» در جمله زیر:

از پای آن درخت جعه‌ای است، بدان جعه راست باید بروی تا از تاریکی بیرون روی که شهر آبگینه پیداست از دور (بیغمی، ۱۳۸۶: ۴۹۴).

فیروزشاه گفت: «این سخن مستور دار و باکس مگوی تا کس نداند» (مستور به معنی پنهان) (همان: ۹۵).

بهروز عیار گفت: «ای برادران پس مصلحت در آن است که نقم زنیم» (نقم به جای نقب) (همان: ۱۵۳).

مگر خدا آن خداوند نیست که هچده هزار عالم آفریده است (همان: ۶۶۹).

۲-۲-۴. افزایش واج

فیروز شاه گفت: «به شباب باید از خندق گذشتن که محل جستن نیست. دم در خندق نهادند و شباب می‌کردند» (شنا) (همان: ۹۶).

اگر ایرانیان صدسال بر در این شهر بنشینند، این شهر را توانند از ما استادان (همان: ۹۱ و ۱۱۳). تا نوبت به کاورون رسید شراب نستاد (همان: ۶۵).

شیشه‌ها بر زمین آمد خورد شد (به جای خرد) (همان: ۲۳۱).

۲-۲-۵. کاهش واج

فیروزشاه بر پیلتن آفرین کرد، گفت: «سلاح بیارید» (همان: ۸۹ و ۱۰۱).

سپاه ایران هفصد هزار سوار و سپاه هندوستان بی حساب (همان: ۴۲۲).

مهر (به سنبل خادم قلعه) گفت: «ترا باید که پیغامی چند از زبان من؛ که مهرم پیش کلکال بیری و جواب بیاری» (همان: ۳۳۵).
 به حکم ملکه ایشان را آوردند؛ هر چند که جامه‌های ایشان سیاه و چرکن شده بود (چرکین) (همان: ۴۶۳).

۲-۲-۶. اتباع

اتباع مصدر باب افعال در لغت به معنی پیروی کردن است و در اصطلاح «لفظی است مهمل و بی‌معنی، بدون معنی روشن که به دنبال اسم یا صفت می‌آید، برای تأکید و گسترش معنی آن‌ها یا بیان نوعی مفهوم جنس و قسم» (انوری و گیوی، ۱۳۷۷: ج ۲: ۹۸۲).

فیروز شاه گفت: «این جوانمرد (اخی سعدان) مرگ دو پسر را دید و نام مانبرد و این جوانمرد دیگر فرامرز نام دارد و ... خان و مان او خراب کردند» (بیغمی، ۱۳۸۶: ۲۸۶).
 آن دو سپاه و آن دو لشکر مثل دریای آتش، تیغ و نیزه و عمودهای گران و نیزه‌های جان‌ستان بر فرق و درق هم نهادند (همان: ۴۴۱).
 بهزاد گفت: «ای حرامزاده مردان عالم را از شکست و بست هیچ عاری نیست» (همان: ۵۱۹).

۲-۲-۷. اصوات

اصوات را شبه‌جمله نیز می‌نامند؛ زیرا کلماتی هستند «که نقش فعل یا جمله را بازی می‌کنند، بی‌آنکه شکل آن‌ها را داشته باشد و برای بیان عواطف و احساسات به کار می‌رود» (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۵۰۱).
 دارادار گفت: «هی چه کسی و به چه کار آمده‌ای؟» (بیغمی: ۱۷۳).
 شمشیر در آن هندوان نهادند. های و هوئی گردان از هر طرف برآمد (همان: ۵۹۴).

برخی از واژه‌ها فقط در میان توده مردم کاربرد دارد و به‌طور معمول در زبان رسمی جایی ندارد. «مختص مردم بی‌سواد است و اشخاص باسواد هرگز آن را به کار نمی‌برند؛ مگر برای منظوری» (ذاکری، ۱۳۸۱: ۱۸۵-۱۸۴). نمونه‌هایی از این کاربردها در ادامه آمده است:



۲-۲-۸. به کار بردن واژه با کافهای تحقیر و تحبیب و تضعیف

ایشان گفتند: «این مردک چه گه می خورد. ملک در میان ایوان بازرگان شراب می خورد. این مردک دیوانه شده است و نمی داند که چه می گوید» (بیغمی، ۱۳۸۶: ۳۵۰).
 شبی دیر شد و مهمه، دختر کلنکو، که خیلی زشت بود و عاشق اردوان نیامد. اردوان شاد شد و گفت: «امشب این زنک زنگی نیامد» (همان: ۳۶۸).
 جمله حاضران گفتند که «این پیرک بازرگان دیوانه است» (همان: ۴۰۳).

۲-۲-۹. قید

بگو امشب حاضر باشید که هنگام صبحدمی شاهزاده فیروزشاه خواهد رسیدن (همان: ۲۰۳).
 فیروزشاه در رفتن (به سمعاد) شتاب می کرد که شاید زودتری برسد که خاطرش از فرزند ملول بود (همان: ۳۱۸).

۲-۲-۱۰. عدد و معدود

گرگانه گفت او را بیاورید تا من دو سخن با او بگویم (همان: ۲۰۹).
 پیلتن سینه بر زمین نهاد به قدر یک من خون از حلقش بر خاک میدان ریخت (همان: ۴۳۳).

۲-۲-۱۱. کنایات

کنایات، لغات و اصطلاحات عامیانه ریشه در اعتقادات، باورها، آداب و رسوم جامعه دارند؛ به گونه‌ای که برخی از این کنایات در گذشته اعتقادی خرافی بوده است. «کنایه در اصطلاح علوم بلاغی عبارت است از کاربرد کلمه یا کلام درجایی که کلام افزون بر معنای غیرحقیقی، اطلاقی بر معنای حقیقی نیز راست آید» (انوری، ۱۳۸۳: ۱۰). کنایه یکی از صورت‌های بیان پوشیده و اسلوب هنری گفتار است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۱۴۰). کنایه را نقاشی زبان هم گفته‌اند؛ به این معنی که پیش از رسیدن مفهوم کنایه به ذهن، تصویر کنایه در ذهن یا جلوی چشم مجسم می‌شود (وحیدیان کامیار، ۱۳۷۵: ۵۵).

طباخ کاردی عظیم از روی ران درآویخته بود و دست برمالیده بود. (آستین بالا زده بود) (همان: ۹۷).

التان خان از شادی کلاه بر هوا انداخت (همان: ۸۶ و ۴۷۵).



بهباد پای از رکاب بیرون کرد و بر یال مرکب نهاد و چشم به راه بست تا چه پیدا شود (همان: ۱۳۱).

پیلتن گفت: «به یزدان پاک سوگند که اگر یک تار موی او کم شود، کاری کنم که در چین و ماچین که تا عالم باشد از آن بازگویند» (همان: ۱۴۰).

هیچ کس را زهره آن نبود که پیش رود و آن سخن بگوید (همان: ۱۴۰).

اخی سعدان گفت: «من نیز در این کار (گشودن زندان) کمر بندم» (آماده هشتم) (همان: ۱۵۲).
اخی سعدان به فرامرز جراح گفت «امروز آرزوی دیدار تو کردم، بدان آمده‌ام که ترا به خانه برم...» فرامرز گفت: «بنده باشم، به سر بیایم» (همان: ۱۷۸).

ملک کودریس گفت «مرا یقین شد که فیروز شاه هیچ عقلی ندارد که به پای خود به گور آمده است» (همان: ۵۸۰).

۲-۲-۱۲. ضرب‌المثل‌ها

ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات رایج در میان هر ملت یکی از عناصر مهم زبان و ادبیات آن مردم به شمار می‌رود. در لغتنامه دهخدا آمده است: «ضرب‌المثل عبارت است از ذکر چیزی که ظاهر شود اثر آن در غیر آن چیز». امثال و حکم از جمله موارد فولکلوریک است که از آداب، رسوم، سنت‌ها، اخلاقیات، تفکرات و هر چیز دیگر که جنبه‌ای از زندگی انسان در جامعه و محیط باشد، حکایت دارد. به عبارت دیگر مثل‌ها جزء جدانشدنی فرهنگ هر قومی و میراث قرن‌ها تجربه آنان در جریان زندگی است و آینه تمام‌نمای هر ملت به شمار می‌رود» (کردآبادی، ۱۳۸۴: ۲۳۰ و ۲۸۲).

مهریار گفت: «اکنون مرا معلوم است که ایرانیان نه از آن کوه آهنی می‌باشند که از هر بادی از جای بروند» (بیغمی، ۱۳۸۶: ۵۶).

ما را منکو خان فرستاد که بروید و بگویید که ای خاقان از برای تو چنین جوری بر ما رفت. زود لشکر بردار متوجه ما شو تا به اتفاق جواب خصم بگوییم و اگر نیایی، این آتش که در ما افتاد زود باشد که دود آن نیز به تو برسد.

ایشان مثل آتش سوزانند که در هرچه افتد نه تر بگذارد و نه خشک (همان: ۳۹۳).

(هورلند) ملک بهمن را دید و گفت: «ای ایرانی، نیکت یافتم که امروز همه روز ترا طلب می‌کردم.»
ملک بهمن گفت: «جوینده یابنده باشد» (همان: ۵۴۳).



بهرروز گفت: «در خدایی شرکت نیست. کسی که او را در خدایی شرکت باشد، خدایی را نشاید... از آن دو پادشاه در یک مملکت نگنجند» (همان: ۶۹۹).

۲-۲-۱۳. جملات عاطفی و احساسی (دعا، سوگند، نفرین، فحش و ناسزا)

مردم برای اثبات برخی از گفته‌های خود، که شنونده به آن‌ها شک دارد، یا برای تأکید بیشتر گفته خود از قسم یاد می‌کنند؛ به این مفهوم که به چیز یا شخص مقدس و عزیز قسم می‌خورند. در *فیروزشاهنامه* به یزدان پاک، تاج و تخت، جان و سر شاه و شاهزاده قسم یاد شده است.

شکمون خان رو به سوی دانک عیار کرد و گفت: «اگر فیروزشاه را طلب کردی آوردی، جان بردی و اگر نیآوری به تاج و تختم سوگند که سرت از تن جدا کنم» (همان: ۱۱۱).
شهمرد گفت: «اما به یزدان پاک سوگند که نمی‌دانم فیروزشاه کجاست و کجا رفته و از حال او آگاهی ندارم» (همان: ۱۳۱).

باز هم از زبان دارادار به بهزاد: «به یزدانی که می‌پرستی که یک‌زمان تحمل کن تا آمدن که من بروم و زود بیایم» (همان: ۱۳۰ و ۸۰ و ۱۳۱).

دانک چون از جمله ایشان نومید شد، رو به مظفرشاه کرد و گفت: «اکنون راست بگو که فیروزشاه کجاست و ... به جان و سر خاقان هیچ رحم بر تو نکنم» (همان: ۲۴۱، ۱۵۶).
پهلوان لندیور... [را بیاورند.] لندیور سوگند خورده است به دیر کلکسانه و آتش گویا که قرار نگیرم که تا خون برادرم، طومار و خون برادرزادهام پهلوان جمهور، از ایرانیان نخواهم [قرار نگیرم] (همان: ۳۲۵، ۳۲۶).

۲-۲-۱۴. دعا و نفرین

فرامرز (به فیروزشاه) گفت: «هزار جان من فدای شما باد» (همان: ۱۸۰ و ۲۸۱).
ای شوم‌خبران، کاشکی شما نیز کشته شده بودید و این خبر شوم نمی‌آوردید (همان: ۱۸۵).
شاهزاده گفت: «ای اخی خدای تعالی ترا مزد دهاد» (همان: ۱۸۸).
مهریار رو به [اخی] سعدان کرد و گفت: «ای سعدان من شنیده بودم که تو جوانمردی. رحمت یزدان بر شما باد. نام شما بعد از شما بگویند» (همان: ۱۹۷).



فیروزشاه گفت: «آیا این چه گرد است که در این گرد بوی بلا و عنا می‌شنوم. ان شاءالله که خیر باشد» (همان: ۲۸۸).

فیروزشاه گفت: «این لندیور حرامزاده‌ای است، خدای تعالی یاران ما را از شر این حرامزاده نگاه دارد» (همان: ۴۳۲).

آشوب عیار چون آن ضرب تیغ (ملک بهمن) را بدید، آفرین کرد و گفت: «دستت درست» (همان: ۴۹۱، ۴۹۳).

۲-۲-۱۵. ناسزاگفتن و تحقیر دشمن

بشر به حکم اینکه از حیوانات است، بسیاری از غرایز حیوانی را هم دارد؛ اما آنچه ذاتاً منحصر به بشر است و در دیگر حیوانات آنگونه که در بشر وجود دارد، موجود نیست، زبان است. هرگاه احساسات و غرایز تندی مانند خشم، ترس، نفرت و امثالهم با زبان بیان شود، فحش و نفرین ایجاد می‌شود. دشنام‌های بکار رفته در این کتاب اغلب خطاب به یکی از سپاهیان دشمن است:

حرامزاده، طارق عیار گفت: «ای دریغ که چند سال در عالم به ناموس زندگانی کردیم و شب و روز عیاری کردیم و عاقبت به دست این حرامزاده (دانک عیار) گرفتار شدیم» (همان: ۹۳).
نامرد، دانک گفت: «ای نامردان شما را چه رسیده است؟ مگر نمی‌بینید آن جوانان ایرانی را که بالای بلند دارند» (همان: ۱۰۶ و ۱۴۰).

قهر دلاور طایفی مرکب برانگیخت در میدان درآمد و یک نعره بر دارادار زد که «ای دراز بی‌هنر تا چند لاف زنی» (همان: ۱۵۹).

طیطوس حکیم [به التان خان]: «ای ترک بی‌دین این همه فتنه که در چین واقع شود جمله را تو انگیختی» (همان: ۱۷۶).

شمسه چون این سخن بشنید، چون دیگری به جوش درآمد و (به دانک عیار) گفت: «ای حرامزاده دزد! ترا چه حد آن باشد که این سخن بر روی من بگویی» (همان: ۲۴۰).

شمسه (به دانک عیار) می‌گفت: «ای سگ حرامزاده! مرا تا چند در بند داری که از بند سوختم» (همان: ۲۴۴).

۲-۲-۱۶. تشویق و تحسین

بهرروز عیار گفت: «بند بروم و پهلوان بهزاد را از بند ایشان برهانم و اگر نتوانم زود بیایم». فیروزشاه بر او آفرین کرد و گفت: «ای عیار خجسته پی کسی را با خود ببر» (همان: ۲۰۷).



(خورشیدچهر) خنجر از دست بهروز عیار بستد و آن خنجر را بزد در شکم کلکال که شکم کلکال را سرتاسر بدرید... بهروز عیار گفت: «بارک‌الله، نیکو رفتی عروس خوش باشی که شکم داماد را می‌دری» (همان: ۳۴۵).

۲-۲-۱۷. موارد دیگری از کاربرد زبان عامیانه

در فرهنگ عامه مردم ایران، عبارات و جملات قرآنی فراوانی یافت می‌شود که به‌صورت روزمره و در گفت‌وگوهای روزانه به کار می‌رود. جملاتی از این دست در محاورات مردم ایران نه به‌منزله ذکر و عبارت ذکری بلکه در مواقع و حالات مختلف به‌عنوان جمله‌ای از جملات لازم در گفت‌وگو به کار می‌رود؛ البته قابل ذکر است که این ترکیبات تأثیر و نفوذ فرهنگ اسلامی را در کتاب فیروزشاهنامه نشان می‌دهد.

الف) **ان‌شاءالله** گفتن به امید برآورده شدن آرزو

طارق عیار گفت: «مرا چاره‌ای به خاطر آمد، بگویم ان‌شاءالله که موافق آید» (همان: ۳۵۳).

ب) گفتن **بسم‌الله** به‌جای «بفرما» در تعارف

ملک بهمن آن صید کباب کرد. با شاهانه گفت: «ای برادر بسم‌الله، دست به طعام دراز کن تا با یکدیگر نمکی بخوریم» (همان: ۴۸۲).

ج) **الله‌اکبر** گفتن هنگام ترس یا تعجب

چون چشم مظفرشاه بر آشوب افتاد، نعره‌ای زد، گفت: «الله‌اکبر که این شخص درست به آشوب عیار می‌ماند» (همان: ۵۰۵).

ت) **بارک‌الله** گفتن برای تشویق

بهروز [به اردوان] گفت: «بارک‌الله، جوانمردی ترا برازد» (همان: ۵۶۳).

پ) **الحمدلله** گفتن به خاطر سلامتی

ملک بسیار پرسش کرد ملک بهمن را و گفت: «خبر غرق ترا با پدرت فیروزشاه گفته‌اند و شاهزاده از بهر تو شب و روز گریان است. الحمدلله که شما به سلامت آمدید» (همان: ۶۴۵).

۲-۲-۱۸. عامیانه‌گرایی نحوی در فیروزشاهنامه

این نوع عامیانه‌گرایی بیشتر در قالب تقدیم و تأخیر اجزای جمله و حذف و کاربرد فعل به شکل مصدر نمود یافته است و چون کتاب در ساخت داستانی و روایت ارائه شده است، این مورد در آن بسیار یافت می‌شود. کاربرد عناصر زبان عامیانه در این کتاب به عناصر صرفی این زبان منحصر نمی‌شود بلکه در کنار بهره‌گیری از



تعبیر، ضرب‌المثل‌ها و کنایات، ساختار نحوی این زبان نیز در متن کتاب وارد شده؛ یعنی مواردی که قبلاً به آن‌ها اشاره شد.

زبان‌شناسان، زبان را براساس تجلی‌صوری آن به دو گونه «نوشتاری» و «گفتاری» تقسیم می‌کنند. زبان نوشتاری یا زبان مکتوب، زبانی است که حافظ میراث فرهنگی - علمی جامعه است که با آن به تبادل کشفیات علمی می‌پردازند و آن را زیربنا و پایگاه تمدن بشری می‌دانند. در مقابل «زبان نوشتاری»، «زبان گفتاری» مطرح است و آن زبانی است که مردم به آن تکلم می‌کنند، به‌وسیله آن با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند و به آن «زبان ملفوظ» نیز می‌گویند (ساغروانیان، ۱۳۶۹: ۲۷۱).

استفاده از همه عناصر زبان گفتار - چه عناصر صرفی و چه ساختارهای نحوی - «هنجارگریزی سبکی» نامیده می‌شود (صفوی، ۱۳۸۳: ۸۲). در پژوهش حاضر در حوزه زبان عامیانه، بهره‌گیری از ساختارهای نحوی زبان گفتار در کتاب فیروزشاه‌نامه در کنار سایر ویژگی‌های زبان عامیانه بررسی شده است و به همین دلیل، عنوان جزئی «عامیانه‌گرایی نحوی» برای آن انتخاب شده است. این مبحث شگردی ادبی با کارکردهای ادبی و بلاغی است، از جمله اینکه با واردشدن ساختارهای نحوی زبان گفتار به زبان کتاب، که زبان معیار نوشتاری است، زبان متن برجسته و ممتاز می‌شود. از سوی دیگر، با استفاده از ساختارهای نحوی زبان عامیانه و محاوره، فضای داستان ساده و صمیمی می‌شود و چون ساختارهای نحوی این زبان به همراه خود، عناصر واژگانی، فرهنگی و محتوایی زبان و فرهنگ عامیانه را هم با خود می‌آورد، گسترش غنای زبان و اندیشه نویسنده را نیز موجب می‌شود. خصوصیت نحوی دیگر زبان گفتار، تقدیم و تأخیر ارکان جمله است که نثر کتاب را روان و طبیعی جلوه می‌دهد. اینک به ذکر شواهدی که در متن بررسی شده است، می‌پردازیم.

۲-۲-۱-۱۸-۱. بکاربردن مصدر به جای فعل

ما را این کار نشاید کردن (بیغمی، ۱۳۸۶: ۵۶).

آنچه ده نفر نتواند خوردن، کاورون به‌تنهایی خوردی (همان: ۶۴).

فرخ‌زاد گفت: «من می‌دانم که خلق این شهر از زن و مرد او را طلب خواهند کردن» (همان: ۱۱۲).



۲-۲-۱۸-۲. جابه‌جایی اجزای جمله

۱. تأخیر متمم

- شاهزاده از خیمه بیرون آمد به حاجتی (همان: ۵۸).
 من از آن جهان می‌آیم از دست ایرانیان. (همان: ۶۱).
 رستم را کشید از مرکب به زیر. (همان: ۸۱).

۲. به‌کاربردن نشانه پرسشی در اواسط جمله‌ها

- اکنون سؤال کنید از این گدای ایرانی که در ملک من چرا آمده است و لشکر در چین چرا کشیده است؟ (همان: ۸۶).

۳. تقدیم فعل

- برانگیخت سوار دیگر به نام هور ایرانی (همان: ۶۹).
 شکمون‌خان گفت: «چه کرده گرفتی آن ایرانی را» (همان: ۱۰۹).

۳. نتیجه‌گیری

فیروزشاهنامه از جمله آثار برجسته نثر ساده فارسی در قرن نهم هجری است. زبان ساده و صمیمی این کتاب سبب نزدیکی زبان آن به زبان مردم آن دوره است. روانی و سادگی زبان از جمله ویژگی‌های سبکی این کتاب به شمار می‌رود. کاربرد زبان عامیانه یکی از عوامل این سادگی است. با دقت در شواهد ذکرشده برای هر عنوان، مشخص می‌شود، بیشتر عناصر زبان عامیانه، که در کتاب فیروزشاهنامه به کار رفته، در نقل قول‌ها بوده است. همان‌گونه که ذبیح‌ا... صفا در یادداشت‌های پایان چاپ خود از این کتاب متذکر شده‌اند، فیروزشاهنامه برای مردم نقالی و بازگو می‌شده است. به نظر می‌آید همین امر سبب شده واژگان و تعبیرات عامیانه در کتاب، به‌ویژه در نقل قول‌ها، راه یابد. با توجه به فراوانی‌های مذکور در جدول زیر چنین دریافت می‌شود که همه عناصر زبان عامه به یک‌میزان در کتاب فیروزشاهنامه به کار نرفته‌است و کنایه ضرب‌المثل به ترتیب بیشترین بسامد را دارد.

جدول فراوانی کاربرد عناصر زبان عامیانه در فیروزشاهنامه								
تمثیل	ضرب‌المثل	کنایه	واژگان عامیانه (شکسته‌نویسی و محاوره‌ای)					
			اببدال	کاهش واج	افزایش واج	اتباع	نام‌آوا	صوت



۱	۲۵	۴۶							
				۸	۶	۱۰	۱۵	۱۸	۱۶
جمالات عاطفی و احساسی									
		تشویق و تحسین	ناسزا و تحقیر	سوگند	دعا	نفرین			
		۴	۱۷	۷	۸	۵			

منابع

- انوری و گیوی، حسن (۱۳۷۷)، **دستور زبان فارسی**، ج ۲، چاپ سوم، تهران: فاطمی.
- بیغمی، محمدبن احمد (۱۳۸۶)، **فیروزشاهنامه**، به کوشش ایرج افشاری، مهران افشاری، تهران: نشر چشمه.
- ثروت، منصور و انزابی نژاد، رضا (۱۳۷۷)، **فرهنگ معاصر**، تهران: سخن.
- دین محمدی کرسفی، نصرت الله (۱۳۸۴)، **زبان و فرهنگ عامیانه در دیوان صائب نامه** پارسی، سال دهم، شماره اول، بهار، صص ۸۸-۸۹.
- ذاکری، مصطفی، (۱۳۸۱)، **تعریف برخی اصطلاحات مهم و اساسی لهجه شناسی**، مجموعه مقالات هم‌اندیشی گویش شناسی ایران، به کوشش حسن رضایی باغ بندی، ج اول، تهران: نشر فرهنگستان زبان و ادب فارسی صص ۲۰۴-۱۷۳.
- ساغروانیان، سید جلیل (۱۳۶۹)، **فرهنگ اصطلاحات زبان شناسی**، مشهد: نشر نما.
- سمیعی، احمد (۱۳۷۹)، **نگارشی و ویرایش** ج ۲، تهران: انتشارات سمت.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۲)، **صور خیال در شعر فارسی**، تهران: آگاه.
- شهزادی، احمد (۱۳۸۴)، «زبان معیار: تعریف و نشانه»، پژوهش و حوزه، ش ۲۳ و ۲۴، صص ۵۸-۸۱.
- صفوی، کورش (۱۳۸۳)، **از زبان شناسی به ادبیات**، تهران: سوره مهر.
- کردآبادی، سندس (۱۳۸۴)، «فرهنگ و امثال عامه در شعر سید اشرف‌الدین حسینی»، شاعر مردم، یادنامه سید اشرف‌الدین حسینی به اهتمام علی اصغر محمدخانی، تهران: سخن صص ۲۳۸-۲۵۷.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸)، **فرهنگ فارسی عامیانه**، تهران: نیلوفر.
- ویگوستکی، لوسیمونوویچ (۱۳۷۰)، **تفکر و زبان**، ترجمه بهروز عزب‌دفتری، تهران: نیا.
- وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۷۵) «کنایه نقاشی زبان» نامه فرهنگستان، ش ۸، صص ۵۵-۶۹.
- هایدگر، مارتین (۱۳۸۱)، **شعر، زبان و اندیشه رهایی**، ترجمه عباس منوچهری، تهران: مولا.

